

یادداشت

فهرست

- یادداشت ۷
جبه‌خانه ۱۵
به خدا من فاحشه نیستم ۱۰۳
بختک ۱۴۳
سبز مثل طوطی، سیاه مثل کلاغ ۱۵۷

یادداشت

جبه‌خانه در عصر قاجار به معنی اسلحه‌خانه و همه ملزومات متعلق به آن بوده است، اما ما در اصفهان به جایی می‌گوییم که از البسه و اشیای عتیقه پر باشد.

این داستان که خود طرحی بود به توصیه دوستم بهمن فرمان‌آرا در مهر ۱۳۵۳ نوشته شد، بیشتر به قصد ساختن فیلمی و در فاصله دو فیلم شازده احتجاب و سایه‌های بلند باد، و باز به توصیه او از چاپ آن خودداری شد تا فیلم ابتدا به بازار بیاید و بعد داستان چاپ شود، اما کار فیلم و احتمالاً تصویب فیلمنامه که بر این اساس نوشته شده بود به ماجرا کشید که باز احتمالاً بعضی شباهت‌های ناگزیر را بر نمی‌تافتند. پس چاپ آن داستان همچنان معوق ماند که از آن سال تاکنون جز تجدید چاپ شازده احتجاب که آخرین چاپش به همت ققنوس درآمد و رساله حدیث مرده بر دار کردن آن سوار که خواهد آمد به همت کتاب آزاد و پراز غلط و به سال ۱۳۵۸، همه چیز به همت همه ناشران معلق ماند و ماند. و اما از پس ۱۳۵۶ گناه چاپ نشدن «جبه‌خانه» بر ذمه من است که می‌دیدم مجالی برای سخنی از این دست نبود، یا خود مجالی نبود تا در بند چاپ باشیم یا نباشیم. در خرداد ۱۳۶۰ و به قصد چاپ در فرصتی از «جبه‌خانه» قدیم پاکنویسی مجدد کردم و از آنجا که در فیلم زبان تصویری

وقتی ماشین کنار خیابان نگاه داشت، اول نقاب کلاه راننده را دید. نیمرخش پیدا نبود، در سایه بود. زن را بعد دید: سر و شانه‌ها فرورفته در نرمای طرف راست صندلی عقب، با عینکی تیره، بی هیچ دوره‌ای. موهاش افشان بود و سیاه. مدل ماشین را نتوانست حدس بزند. بزرگ بود و سیاه. سگ را که طرف چپ زن دید دستش را دراز کرد و جزوه‌اش را از روی نیمکت برداشت. توی خانه یا حتی توی بیشه‌ها نمی‌شود خواند. همیشه چیزی هست که آدم را از صرافت خواندن بیندازد. اینجا خوب بود، با دوپل در دو سو و در چشم‌رس، بی آنکه هلالی‌های غرفه‌هاشان با آن رنگ نارنجی غروب و سوسه‌اش کنند. تازه پشت سرش رودخانه بود که فقط از صدای وزغ‌هاش و نا و نمی‌که در هوا بود می‌شد فهمید که هست، یا حتی ادامه دارد. و گاه اگر می‌خواست حتی می‌شد به یمن سنگی در مسیل، حضور مداوم گذر آب را از همه‌م باد در میان پیژرها و حتی ضرب مقطع پشنگه‌ها بر کاکل خزه‌ای به وضوح تشخیص دهد. اصلاً همین حضور آب بود که این دایره کوچک چراغ را به سرنشین‌های ماشین‌هایی که از خیابان روبرو می‌رفتند و می‌آمدند و حتی آن ناشناس پشت آن پنجره روشن دور گره می‌زد، گو که خواندن این جزوه‌ها، کتاب‌ها، مستلزم آن بود که تنها باشد تا بتواند کلمات قلبه و جملات قالبی ترجمه‌ای را به خاطر بسپارد. اگر توی اتاقش می‌ماند و با یکی دو همدوره‌ای، ضربان نبض را حتماً چکه‌های مقطع اما متوالی شیر آب